تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۱۰

فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی مشرق موعود
سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۹۵

خاتمیت و امامت

اسدالله مصطفوی[۱]

چکیده

از دیدگاه اندیشمندان امامیه، راز خاتمیت را در جامعیت دین اسلام باید جست؛ بدین معنا که دین اسلام دینی است که از نظر وضع قوانین و تشریع احکام، به همه خواسته‌های انسان‌ها جامه عمل پوشانده و پاسخ‌گوی نیازهای بشر در همه عرصه‌های زندگی مادی و معنوی است. از سوی دیگر، فلسفه تئوری امامت در اندیشه شیعی، وجود همیشگی شارح و مفسری معصوم در کنار کتاب الهی است که به عنوان شاخص و معیار برای شناخت حق از باطل مطرح باشد و بتواند تفسیری معصومانه از قرآن و دین الهی ارائه کند. با توجه به این نکته، رابطه امامت و مهدویت با خاتمیت، رابطه تلازمی است؛ یعنی لازمه ختم نبوت وجود امام معصوم در کنار کتاب الهی است که دلایل عقلی و نقلی بر این مطلب دلالت دارند. از نگاه عقل، برای ماندگاری یک مکتب، دو چیز لازم و ضروری است: ۱. کتاب و متن مورد نیاز؛ ۲. معلم و مربی.

قرآن کریم به عنوان متن مورد نیاز برای هدایت مردم از سوی خداوند فرستاده شده است. از دیدگاه امامیه، با رحلت رسول خدا ﷺ، امام به عنوان مربی و معلم همواره در کنار قرآن و کتاب الهی بوده است که هم تفسیر و تبیینی معصومانه از آن ارائه کند و هم آن را از تحریف حفظ نماید.

از نگاه دلیل نقلی نیز هم می‌توان به قرآن و هم به احادیث و روایات استشهاد کرد و با تبیین نقش‌های امامت در حوزه دین، می‌توان بر سازگاری امامت با خاتمیت تأکید نمود و به شبهه ناسازگاری این دو با همدیگر پاسخ گفت.

واژگان کلیدی

خاتمیت، امامت، مهدویت، سازگاری و ناسازگاری، جامعیت، کمال.

---

۱. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه اهل‌البیت علیهم‌السلام اصفهان (asadollahmostafavi@yahoo.com).

مقدمه

از دیدگاه امامیه، امامت منزلتی الهی است که افرادی خاص از جانب خداوند و به نصب او انتخاب، و توسط پیامبرﷺ به مردم معرفی شده‌اند. آنان همه وظایف پیامبرﷺ به‌جز منصب نبوت و رسالت را بر عهده دارند. از آن جاکه امامیه، امامت را استمرار نبوت می‌داند، طبیعی است امام را در بسیاری از وظایف پیامبرﷺ شریک بداند، مگر دریافت وحی آسمانی که مختص به انبیاست. بر اساس این بینش، امامت مقامی است که به دوره‌ای از ادوار و عصری از اعصار بشری اختصاص ندارد. وجود امام برای تمام ادوار و اعصار لازم و ضروری است؛ چه آشکار باشد و مردم بتوانند او را ببینند و چه از دید مردم پنهان بوده باشد. روایاتی چند بر این نکته دلالت دارند؛ امام زین‌العابدین علیه‌السلام درباره جایگاه و منزلت ائمه علیهم‌السلام فرمود:

> ما پیشوایان مسلمین و حجت‌های خداوند بر اهل عالم هستیم. از زمانی که خداوند حضرت آدم علیه‌السلام را خلق کرده، زمین هرگز خالی از حجت الهی نبوده است؛ یا این حجت ظاهر و مشهور بوده و یا غایب و مستور، و تا قیامت نیز خالی از حجت نخواهد بود. (طبرسی، ۱۴۰۳: ج۲، ۳۱۷)

یعنی مادامی که موجودی به نام انسان در زمین زندگی می‌کند، ممکن نیست زمین از وجود امام خالی شود. بر این اساس، در روایات بسیاری بر ضرورت وجود امام تا پایان تاریخ تأکید شده است. امام صادق علیه‌السلام در این‌باره می‌فرماید:

> **ان آخرمن یموت الامام...** ؛ (کلینی، ۱۴۰۷: ج۱، ۱۸۰)
> آخرین فردی که از دنیا می‌رود امام خواهد بود.

در اندیشه امامیه می‌توان شئونات امام را به سه دسته تقسیم کرد: ۱. مرجعیت و حاکمیت سیاسی جامعه؛ ۲. مرجعیت و حاکمیت دینی؛ ۳. ولایت معنوی. چنین نگاهی به امامت موجب شده است برخی شبهه «عدم سازگاری امامت با خاتمیت» را در اندیشه امامیه مطرح کنند و بر این نکته تأکید نمایند که بر اساس این بینش، امامت همان کار نبوت را انجام می‌دهد و در نتیجه با خاتمیت ناسازگار خواهد بود. این نوشتار درصدد است با تبیین سازگاری امامت و مهدویت با خاتمیت، پاسخ شبهه مورد نظر را بیان کند.

گفتنی است بین امامت و مهدویت، تفاوت ماهوی وجود ندارد؛ از این‌رو این نوشتار، «خاتمیت و مهدویت» نامیده شده است؛ زیرا در این زمان، امام معصوم حیّ و حاضر، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ بدین سبب، نویسنده درصدد برآمده است شبهه ناسازگاری خاتمیت را با مهدویت یا همان اندیشه امامت، مورد بحث و بررسی قرار دهد.

خاتمیت از نگاه امامیه

اندیشمندان امامیه، راز خاتمیت را در جامعیت دین اسلام می‌دانند؛ بدین معنا که دین اسلام دینی است که از نظر وضع قوانین و تشریع احکام، به همه خواسته‌های انسان‌ها جامه عمل پوشانده و پاسخ‌گوی نیازهای بشر در همه عرصه‌های زندگی مادی و معنوی است. احکام تشریع شده در این دین، در قالب کتاب و سنت متجلی است و از طرفی بر طبق سنت الهی، قرآن از تحریف مصون و محفوظ مانده است. این امر موجب شده است مردم به راحتی به احکام و قوانینی که توسط خداوند برای هدایت و کمال بشر فرستاده شده، دسترسی داشته باشند. از سوی دیگر، فلسفه امامت در اندیشه شیعی، این است که در کنار کتاب الهی، همواره شارح و مفسر معصومی که بتواند تفسیر معصومانه از قرآن و دین الهی ارائه کند موجود باشد که به عنوان شاخص و معیار برای شناخت حق و باطل مطرح شود. با توجه به این نکته، رابطه امامت و مهدویت با خاتمیت، رابطه‌ای تلازمی است؛ یعنی لازمه ختم نبوت، وجود امام معصوم در کنار کتاب الهی است؛ چنان‌که در حدیث متواتر «ثقلین» به آن اشاره شده است.

در این مبحث لازم است به این موضوع پرداخته شود که آیا می‌توان بر تلازم امامت و مهدویت با خاتمیت، دلایلی ارائه کرد و سازگاری این دو را نتیجه گرفت؟

سازگاری خاتمیت با امامت و مهدویت در دو مبحث دنبال می‌شود که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

مبحث اول. دلایل تلازم خاتمیت و امامت

از جمله راه‌های اثبات سازگاری خاتمیت با امامت و مهدویت، از راه تبیین دلایل تلازم خاتمیت و امامت و مهدویت است. این دلایل را می‌توان بر دو قسم عقلی و نقلی تقسیم کرد.

۱. تلازم خاتمیت با امامت و مهدویت از منظر عقل

مقدمه: هر صاحب مکتب و ایده‌ای هدف از ارائه مکتبش را گرایش مردم به سمت آن و افزایش پیروان آن می‌داند. این امر هنگامی ممکن و میسور می‌شود که مردم با آن مکتب آشنا شوند و درباره آموزه‌های آن، تعلیم لازم را دیده و تربیت شوند. بنابراین در گرایش مردم به دین و مکتب و به اجرا درآمدن آموزه‌های آن، دو امر تعلیم و تربیت، جایگاهی مهم دارند. این دو معمولاً در قالب کتاب و معلم متجلی می‌شوند؛ یعنی از سویی برای فهم دین و مکتب، کتاب و متنی که بیان‌گر آموزه‌های آن باشد لازم و ضروری می‌نماید و از سوی دیگر، وجود فردی به

عنوان معلم درکنارکتاب که بتواند آن آموزه‌ها را به دیگران بیاموزد و آنان را در این مسیر، تربیت کند نیز ضرورت دارد. بنابراین، عقل حکم می‌کند که دو ابزار «متن برای تعلیم» و «معلم برای تربیت»، برای ترویج یک مکتب و آیین، لازم و ضروری است و این دو از هم جدایی‌ناپذیرند.

با توجه به مطلب یادشده، باید گفت دین اسلام از یک‌سو، برای هدایت و کمال بشر آمده است و برای تعلیم و تربیت مردم، از آموزه‌هایی متقن در این‌باره برخوردار است. از سوی دیگر، این دین، دین خاتم است و ویژگی‌هایی چون جامعیت، کمال و جهان‌شمولی دارد. همچنین از دیگرسو این دین هم از کتاب و متنی متقن همچون قرآن برخوردار است و هم تا زمانی که رسول خدا ﷺ در قید حیات بود، مربی و معلمی چون ایشان داشت؛ یعنی در زمان رسول خدا ﷺ مردم از دو رکن تعلیم و تربیت ـ کتاب و معلم ـ برخوردار بوده‌اند.

حال پرسش این است که آیا این‌که با رحلت پیامبر ﷺ، کتاب بدون معلم باقی بماند و رکن تربیت جامعه دچار اختلال شود، معقول است؟ اگر قائل شویم پس از رسول خدا ﷺ دیگر نیازی به وجود معلم و مربی نیست، سخنی گفته‌ایم که عقلا آن را نمی‌پذیرند و به آن گردن نمی‌نهند؛ زیرا وجود متن و کتابی که به آموزش نیاز دارد، بدون مربی، بیهوده خواهد بود؛ در حالی که کار بیهوده از ساحت خداوند و رسول به دور است. از این‌رو به حکم عقل، وجود معلم و مربی درکنارکتاب الهی، ضروری است.

سؤال: ممکن است گفته شود ما نیز می‌پذیریم که وجود معلم درکنارکتاب لازم است، اما چه ضرورتی دارد که این مربی، ویژگی‌هایی خاص چون عصمت و... داشته باشد؟ در پاسخ گفته می‌شود: گرچه ممکن است بخشی از کتاب توسط معلم و مربی غیرمعصوم نیز تبیین شود، اما هرگز نمی‌توان انتظار داشت همه معانی و معارف کتاب، به درستی و بدون هیچ اعوجاج و انحراف توسط مربی غیرمعصوم قابل دسترسی باشد؛ زیرا احتمال خطا و نسیان و غفلت درکار است. بنابراین عقل حکم می‌کند برای در امان ماندن از انحراف و تفاسیر غیرواقعی، درکنار کتاب، باید معلمی با صلاحیتی همچون عصمت قرار گیرد که تفسیر ارائه شده توسط او از کتاب، ضمانت اجرایی داشته باشد. بنابراین، وجود فردی معصوم و عالم و آگاه به حقایق دین الهی، درکنار قرآن، لازم و ضروری است.

با توجه به این دریافت عقلی، رسول خدا ﷺ در حدیث ثقلین از این حقیقت پرده برداشته و ضرورت وجود عترت و اهل‌بیت معصوم خویش را درکنار قرآن کریم یادآور شده است. بنا بر اندیشه امامیه این فرد در زمان حاضر، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است.

۲. تلازم خاتمیت با امامت و مهدویت از منظر نقل

به باور امامیه، دلایل نقلی چندی را می‌توان ازکتاب و سنت، بر تلازم خاتمیت با امامت و مهدویت اقامه کرد ؛که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) اثبات تلازم خاتمیت با امامت و مهدویت از طریق آیه تبلیغ

از جمله دلایل مهم بر اثبات تلازم خاتمیت با امامت، آیه تبلیغ است. در این آیه، خداوند خطاب به پیامبرﷺ می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِین﴾؛ (مائده: ۶۷)

ای پیامبر! چیزی را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خدا در برابر مردم تو را حفظ می‌کند و کافران را هدایت نمی‌کند.

بر اساس این آیه، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که آن حکم نازل شده را برای مردم بیان فرماید. از لحن آیه چنین برمی‌آید که پیامبرﷺ از چیزی نگران بوده و احساس خطر می‌کرده است. خداوند به او دلداری می‌دهد که ترس به خودش راه ندهد؛ زیرا خدا حافظ او از خطرات است.

به‌طور کلی از این آیه دو نکته قابل استفاده است: ۱. دستور و حکمی به پیامبرﷺ ابلاغ شده است؛ ۲. تبلیغ نکردن آن حکم از طرف پیامبرﷺ مساوی است با انجام نشدن رسالت از سوی آن حضرت.

حال باید دید آن حکم چه بوده که تا این حد مهم است.

در تفسیر حکم یادشده میان مفسران اهل تسنن و شیعه اختلاف وجود دارد. مفسران اهل‌سنت در تعیین مصداق حکم نازل شده بر پیامبرﷺ، دیدگاه‌های گوناگونی دارند؛ برخی همچون فخر رازی معتقدند منظور از آن حکم، پیامی خاص مربوط به اهل یهود و نصارا بوده است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۱۲، ۴۰۱). در مقابل، بسیاری از مفسران اهل‌سنت معتقدند مراد از حکم نازل شده، اصل دین و مجموع احکام و معارف الهی است که از سوی خداوند نازل شده است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج۳، ۳۵۵).

برخی مفسران اهل‌تسنن نیز با الهام از روایات نبویﷺ تصریح کرده‌اند منظور از آن، اعلان ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. حاکم حسکانی در باره شأن نزول این آیه می‌نویسد:

بر طبق روایات، این آیه درباره علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده است. (حسکانی، ۱۴۱۱: ج۱، ۲۵۱)

سیوطی در *الدرالمنثور* با اعتراف بر این مطلب، با الهام از روایات در این‌باره می‌گوید:

این آیه در غدیر خم درباره علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده است. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج۲، ۲۹۸)

فخر رازی نیز در تبیین مراد آیه، وجوهی گوناگون را برمی‌شمرد و یکی از آن‌ها را اعلان جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌داند (رازی، ۱۴۲۰: ج۱۲، ۴۰۱).

در مقابل، همه مفسران و اندیشه‌وران امامیه با الهام از روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام معتقدند منظور، اعلان جانشینی و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جامعه بوده و آیه در شأن علی علیه‌السلام نازل شده است. روایات در این زمینه فراتر از حد تواتر است که به یک نمونه اشاره می‌شود. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

هنگامی‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به قصد مدینه از مکه خارج شد، به منزل غدیر خم رسید. گفته شده در این‌جا آیه تبلیغ نازل شد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر طبق دستور خداوند، جانشین خویش را به مردم معرفی کرد. (قمی، ۱۳۶۷: ج۱، ۱۷۴)

از مجموع این روایات ـ که هم در کتب تفسیری اهل‌تسنن نقل شده و هم در کتب تفسیری شیعه آمده ـ می‌توان اطمینان حاصل کرد که مراد از حکم مهمی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مکلف به تبلیغ آن شد، اعلان ولایت و جانشینی امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده است. حال اگر خاتمیت با امامت در تنافی و با آن ناسازگار بود، هرگز معنا نداشت که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مکلف به اعلان آن باشد. از این نکته استفاده می‌شود که بین امامت و خاتمیت تلائم و سازگاری وجود دارد.

ب) اثبات تلازم خاتمیت با امامت از طریق آیه اکمال

از دیگر آیاتی که می‌تواند بر تلازم خاتمیت با امامت و مهدویت، دلالت داشته باشد، آیه اکمال دین است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً﴾؛(مائده: ۳)

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم.

از این آیه به‌خوبی استفاده می‌شود که در تاریخ اسلام، رخدادی ویژه در روزی خاص اتفاق افتاده و چنان اهمیتی دارد که خداوند از آن به کمال دین و اتمام نعمت یاد می‌کند. همچنین

به قدری مهم بوده که ناامیدی کفار را نیز به‌دنبال داشته است.

در این‌که مقصود از «الیوم» چه روزی بوده، بین مفسران شیعه و اهل‌تسنن اختلاف است؛ برخی از مفسران اهل‌سنت معتقدند منظور، روز فتح مکه است (رشیدرضا، ۱۹۹۰: ج۶، ۱۵۵). برخی از آنان بر این باورند که مراد، روز عرفه سال دهم هجرت بوده است (زمخشری، ۱۴۰۷« ج۱، ۶۰۱). برخی نیز آن را به روز غدیر خم تفسیر کرده‌اند (حسکانی، ۱۴۱۱: ج۱، ۲۰۱).

در مقابل، همهٔ عالمان امامیه با الهام از روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، واژه «الیوم» را به روز هیجدهم ذی الحجه تفسیر نموده‌اند؛ روزی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیر المؤمنین علی علیه‌السلام را به جانشینی خود منصوب فرمود. روایات بسیاری بر این دیدگاه دلالت دارند که به دو مورد اشاره می‌شود.

حاکم حسکانی در ذیل این آیه از ابوسعید خدری نقل می‌کند:

> در غدیرخم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به عنوان ولیّ مردم بر روی دستان خود بلند کرد و هنوز آن دو از همدیگر جدا نشده بودند که این آیه نازل شد. (همو)

از امام باقر علیه‌السلام نیز نقل شده که فرمود:

> فرایض یکی پس از دیگری نازل می‌شد؛ ولایت، آخرین فریضه الهی بود که نازل گردید و به‌سبب آن، خداوند آیه اکمال را نازل فرمود. (بحرانی، ۱۴۱۶: ج۲، ۲۴۱)

با توجه به محتوای این آیه و روایات تفسیرگر آن، اطمینان حاصل می‌شود که منظور از «الیوم» روز غدیر است و چیزی که در آن روز اتفاق افتاده، اعلان ولایت و امامت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده که موجب اکمال دین گردیده است. از تقارن اعلان چنین امری با اکمال دین و اتمام نعمت بر امت، می‌توان فهمید امامت با خاتمیت تنافی و ناسازگاری ندارد و خاتمیت ملازم با امامت است؛ زیرا اگر ناسازگار بود و با آن تنافی داشت، هرگز اعلان امامت موجب اکمال دین و اتمام نعمت بر مردم نمی‌شد.

ج) اثبات تلازم خاتمیت با امامت و مهدویت از طریق روایات

به‌جز آیات قرآن، روایات و احادیث نیز بر تلازم خاتمیت و امامت دلالت دارند. یکی از این روایات مهم، حدیث متواتر «ثقلین» است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

> من در حالی شما را ترک می‌کنم که دو چیز گران‌مایه را در میان‌تان باقی می‌گذارم؛ یکی کتاب خدا قرآن و دیگری اهل‌بیت من. اگر به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد

گردند. (طبرانی،۱۴۰۴: ج۵، ۱۶۶)

در این حدیث، رسول خدا ﷺ عترت و اهل‌بیت خویش را در کنار قرآن و با آن ملازم ساخته است؛ زیرا ـ چنان‌که گفته شد ـ کتاب الهی همواره نیازمند تبیین و تفسیر معصومانه است که تفسیر ارائه شده، ضمانت اجرایی داشته باشد. با توجه به این نکته، وجود افراد معصوم ـ که عالم و آگاه به حقایق دین الهی‌اند ـ در کنار قرآن کریم، لازم و ضروری است. از این‌رو، رسول خدا ﷺ در حدیث یادشده، از این حقیقت پرده برداشته و ضرورت وجود عترت و اهل‌بیت معصوم خویش را در کنار کتاب خدا یادآور شده است. از تقارن کتاب الهی با عترت و عدم جواز انفکاک بین این دو، ثابت می‌شود که هرگز بین خاتمیت و امامت، تنافی و ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا در صورت وجود هرگونه ناسازگاری، معقول نبود این دو در کنار هم و با هم باشند.

مبحث دوم: نقش‌های امامت در حوزه دین

از دیگر راه‌های اثبات سازگاری خاتمیت با امامت و مهدویت، تبیین نقش‌های مختلف امامت در حوزه‌های گوناگون دین است. امامت را از این‌رو می‌توان در راستای خاتمیت دانست که رسول خدا ﷺ با در کنار هم قرار دادن قرآن و عترت، به این امر مهم اشاره فرموده است.

در این مبحث برای پاسخ‌گویی به شبهه ناسازگاری خاتمیت با امامت، به نقش‌های مختلف امامت در حوزه دین اشاره می‌شود.

به باور امامیه، امامت دارای نقش‌هایی گوناگونی است که با خاتمیت ارتباط و سازگاری دارد. از جمله این نقش‌ها عبارت‌اند از:

۱. تفسیرگری

قرآن کریم، کتاب هدایت است و مردم را از تاریکی‌ها نجات می‌دهد و به سوی نور حقیقی رهنمون می‌شود. از نگاه امامیه، یکی از فلسفه‌های مهم اصل امامت، بیان مفاهیم و تفسیر آیات الهی است و تفسیری می‌تواند کلام خدا را از انحراف و تحریف مصون و در امان بدارد که از معصوم رسیده باشد. به باور امامیه، از جمله فلسفه‌های امامت، ارائه تفسیر معصومانه از دین و ارائه شاخص و معیار برای تشخیص حق از باطل است و جایگاه و نقش امام در ترویج و توسعه فرهنگ قرآنی، به‌ویژه تفسیر قرآن کریم، نقشی کلیدی و اساسی به شمار می‌رود.

با مراجعه به تاریخ صدر اسلام، می‌توان نقش ائمه علیهم‌السلام را در این‌باره به نیکی مشاهد کرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به عنوان یک شاگرد ویژه و ممتاز که تمام مسائل وحی و شریعت را از رسول خدا ﷺ آموخته بود، خود به تربیت مفسّران پرداخت تا جایی که هیچ‌یک از صحابه،

خود را بی‌نیاز از ایشان نمی‌دیدند. بزرگ‌ترین مفسّران صحابه پس از حضرت علی علیه‌السلام مانند ابن‌عباس، ابن‌مسعود و اُبیّ بن کعب، به علم بی نظیر آن‌حضرت اعتراف کرده‌اند و در بسیاری از موارد، علم تفسیر خود را وام‌دار ایشان می‌دانند.

ابن عباس می‌گوید:

> تمام آن‌چه را از تفسیر فرا گرفتم، از علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. (ذهبی، بی‌تا: ج۲، ۲۳)

ابونعیم از امیر المؤمنین علی علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

> به خدا قسم هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر این‌که من می‌دانم درباره چیست و در کجا نازل شده است. (همو)

ابن‌مسعود می‌گوید:

> قرآن بر هفت حرف نازل شده و هر حرف ظاهر و باطنی دارد و ظاهر و باطن قرآن در نزد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام موجود است. (همو)

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره تعلیم و تربیت یافتن خود از مکتب نبوی می‌فرماید:

> من هر روز یک‌بار و هر شب یک‌بار نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رفتم و هر جا که آن‌حضرت می‌رفت، من نیز در خدمت ایشان بودم. همه اصحاب این را می‌دانستند که پیامبر خدا جز با شخص من با هیچ کس دیگر چنین دیدارهایی ندارد. این دیدارها غالباً در خانه من صورت می‌گرفت و آن‌حضرت به خانه من می‌آمد. اگر من برای دیدار ایشان به یکی از خانه‌هایش می‌رفتم، همسرانش را از اتاق بیرون می‌فرستاد و با من خلوت می‌کرد، به‌طوری که جز شخص من، کسی دیگر در خدمتش نبود.
>
> در چنین دیدارهایی، من هر چه را که از حضرت می‌پرسیدم، جواب کافی دریافت می‌کردم و چون خاموش می‌شدم و سؤالاتم پایان می‌پذیرفت، ایشان خود آغاز سخن می‌کرد.
>
> هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا نازل نشد، مگر این که برای من خواند و تقریر فرمود تا آن را به خطّ خود نوشتم و ایشان تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاصّ و عامّ آن را به من آموخت و از خدای درخواست کرد قدرت فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید. پس از آن دعایی که در حقّ من فرمود، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا و نیز هیچ‌یک از مطالبی را که ایشان املا کرد و من نوشتم، از خاطر نبردم و فراموش نکردم.
>
> رسول خدا همه اوامر و نواهی و حلال‌ها و حرام‌های الهی، خواه مربوط به مسائل زمان

حال و خواه مربوط به مسائل آینده و نیز آن‌چه در کتب آسمانی بر پیامبران گذشته نازل شده و از طاعت و معصیت خدا آگاه‌شان ساخته بود، همه و همه را به من تعلیم فرمود و من هم تمام آن‌ها را به خاطر سپردم و حتّی یک حرف آن را نیز فراموش نکردم. سپس دستش را بر سینه‌ام نهاد و از خدا خواست قلبم را از دانش و فهم و حکمت و نور لبریز سازد. (کلینی، ۱۴۰۷: ج۱، ۶۴)

این شیوه تعلیم در خاندان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ادامه یافت. امامان و فرزندان بزرگوار آن‌حضرت نیز با برخورداری از چنین علمی به تفسیر قرآن می‌پرداختند و فرهنگ قرآنی را در میان مردم گسترش می‌دادند. ائمه علیهم‌السلام در توسعه فرهنگ قرآنی، نقش‌های اساسی را ایفا کرده‌اند که نقش تفسیری ایشان، از مهم‌ترین آن‌هاست. امام باقر علیه‌السلام در این‌باره می‌فرماید:

وظیفه مردم است که قرآن را طبق آن‌چه نازل شده است قرائت کنند؛ ولی اگر نیاز به تفسیر آن داشتند، هدایت به تفسیر قرآن بر عهده ما و به‌سوی ماست. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج۲۷، ۲۰۲)

امام صادق علیه‌السلام نیز در این‌باره فرمود:

ما اهل‌بیت به‌گونه‌ای هستیم که خداوند متعال همواره از میان ما کسی را برمی‌انگیزد [و امام عصر خودش قرار می‌دهد] که آگاه به [تفسیر] کتابش از آغاز تا آخر آن باشد. (همو: ج۱، ۵۰۷)

این آگاهی به کتاب الهی، وظیفهٔ هدایت انسان‌ها به شناخت حقیقی قرآن و مفاهیم آن را بر عهده معصومین علیهم‌السلام گذارده است؛ هدایتی که بر جان انسان‌ها تأثیر معرفتی دارد و سبب دستیابی به معرفت کامل می‌شود.

در روایتی می‌خوانیم: شخصی به امام کاظم علیه‌السلام گفت: شما تفسیری که از کتاب خدا ارائه می‌کنید، به‌گونه‌ای است که ما تا به‌حال آن را از دیگران نشنیده‌ایم. حضرت فرمود:

قرآن پیش از دیگران بر ما نازل شده و پیش از آن‌که در میان مردم منتشر گردد، از برای ما تفسیر شده است. پس ما به حرام و حلال قرآن و ناسخ و منسوخ آن آگاهیم و می‌دانیم کدام آیه در سفر و کدام آیه در حضر، و کدام در شب و در شأن چه کسی و در چه باب نازل شده است. پس ما حکیمان و دانایان خدا در زمین و گواهان او بر خلق اوییم. (صفار، ۱۴۰۴: ۱۹۸)

امامان علیهم‌السلام برای ایفای این نقش، معمولاً از دو روش بهره می‌بردند:

۱. در مناسبت‌های مختلف به‌ویژه در پاسخ به پرسش‌های اصحاب، آیات را تفسیر

می‌کردند و مراد واقعی آن‌ها را برای مردم تبیین می‌نمودند.

۲. گاه برای استفادهٔ اصحاب از معارف قرآن و شناخت احکام امور جزئی و مصادیق فردی، اصول و مبانی و قواعد کلی مستخرج از قرآن را برای مردم بیان می‌کردند.

شخصی یهودی از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره «روی پروردگار» ـ که در آیه ﴿وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ وَ الْإِكْرام﴾ (رحمن: ۲۷) بدان اشاره شده است ـ پرسید. آن حضرت برای فهماندن این مطلب به ابن‌عباس فرمود: «هیزم بیاور». ابن‌عباس می‌گوید: هیزم آوردم و حضرت آن‌ها را سوزاند. سپس به یهودی گفت: «روی این آتش کجاست؟» یهودی گفت: من وجه و رویی بر آن نمی‌بینم. حضرت فرمود: «پروردگار من نیز این‌چنین است» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ج۱، ۱۱۷).

امام علیه‌السلام در پاسخ به وی از یک مثال حسی استفاده کرد که او را به خوبی با مطلب آشنا نماید؛ سپس فرمود:

﴿وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ﴾؛ (بقره: ۱۱۵)

مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، [وجه] خدا آن‌جاست.

ویژگی تفسیر ائمه علیهم‌السلام این است که آن بزرگواران به سبب برخورداری از عصمت، تفسیری همانند تفسیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، تفسیری معصومانه از دین ارائه می‌کردند و اساساً علت تقارن قرآن با عترت بر اساس حدیث معروف ثقلین نیز در همین نکته نهفته است.

ائمه علیهم‌السلام در نقش تفسیری خویش، علاوه بر تفسیر آیاتی که از آن‌ها پرسش می‌شد، گاه درصدد بیان مبانی و اصول راهبردی کلی برمی‌آمدند؛ زیرا استخراج این مبانی در فهم و برداشت‌های قرآنی، نقشی تعیین کننده و اثرگذار دارد و بر اساس آن‌ها می‌توان مفاهیم آیات را فهمید و قواعد کلی را بر موارد خاص و جزئی تطبیق داد.

مهم‌ترین مبانی تفسیری که می‌توان از سیره ائمه علیهم‌السلام به‌دست آورد عبارت‌اند از:

الف) اصل تفسیر قرآن با علم و قطع

تفسیر آیات بر اساس علم و قطع، مردم را از هرگونه تفسیر ظنّی و احتمالی پرهیز می‌دهد. امام صادق علیه‌السلام از پدرانش و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که آن‌حضرت فرمود:

از ظن دوری کنید؛ چراکه اعتماد بر ظن و گمان، اعتماد بر دروغ‌ترین دروغ‌هاست. (عاملی، ۱۴۰۹، ج۲۷، ۵۹)

امام باقر علیه‌السلام در مکتب تفسیری خود از تفسیر به ظن، نهی فرموده است. زید شحّام گوید:

قتادة بن دعامه نزد ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام آمد. امام به او فرمود:

ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت: چنین می‌پندارند. ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: به من خبر رسیده است که تو قرآن را تفسیر می‌کنی. قتاده گفت: آری. امام علیه‌السلام به وی فرمود: با علم آن را تفسیر می‌کنی یا با جهل؟ گفت: با علم. ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: اگر با علم آن را تفسیر می‌کنی، پس تو، تو هستی (در همان مرتبه‌ای قرار داری که گمان می‌کنی). حال من از تو می‌پرسم. قتاده گفت: بپرسید. امام علیه‌السلام از معنای آیه‌ای سؤال کرد و او پاسخ نادرست داد. امام او را متوجّه اشتباهش نمود و فرمود: وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از پیش خود [و با دیدگاه شخصی خود] تفسیر کنی، هم خود هلاک شده‌ای و هم دیگران را هلاک کرده‌ای. (کلینی، ۱۴۰۷، ج۸، ۳۱۱)

ب) اصل اولویت مسائل اعتقادی در تفسیر

از دیگر ویژگی‌های تفسیری ائمه علیهم‌السلام توجه بیشتر آنان به ابعاد اعتقادی آیات بوده است؛ به‌ویژه توجه به ابعاد توحیدی آیات، از دیدگاه آنان اهمیتی ویژه داشته است. در روایت آمده است که عمرو بن عبید از امام باقر علیه‌السلام معنای غضب خداوند در آیه ﴿وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾ (طه: ۸۱) را پرسید. حضرت فرمود:

غضب مقام کبریایی، همان نزول عقوبت است که او (شخص طغیانگر) را فرا خواهد گرفت. (همو: ج۱، ۱۱۰)

از این‌رو صفت غضب مقام ربوبی، عرضی است؛ یعنی در اثر کفر، معصیت و تمرد انسان حادث می‌شود.

در روایت دیگری می‌خوانیم:

کسی که گمان ببرد، چیزی می‌تواند خداوند را تغییر دهد، کافر است. (قمی، ۱۴۰۴: ج۲، ۲۶۵)

ج) اصل جاودانه بودن قرآن

از آن‌جا که قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی برای هدایت بشر است، باید قوانین آن به گونه‌ای باشد که تا روز قیامت بتواند نقش هدایت‌گری برای فرد و جامعه را ایفا کند. لازمه این مبنا، برخوردار بودن قرآن کریم از احکام جاودانه و انطباق با زمان‌های حال و آینده و نیز برخورداری از باطنی عمیق است. از این‌رو، امام باقر علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

اگر این طور باشد که وقتی آیه‌ای درباره قومی نازل شد، پس از آن‌که آن قوم مردند، آیه نیز بمیرد، چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند؛ ولی قرآن کریم تا آسمان و زمین هست،

جاری است. (عیاشی، ۱۳۸۰: ج۱، ۲۰۲)

د) اصل ارجاع متشابهات به محکمات

از جمله راه‌های صحیح تفسیر قرآن کریم، استفاده از آیات محکم برای فهم متشابهات است؛ چنان‌که خود قرآن، آیاتش را بر دو قسم نموده: یکی، محکمات که آن‌ها اصل و مادر هستند و دیگری، متشابهات.[1] مفهوم امّ الکتاب و اصل بودن محکمات، مرجعیت آن‌ها را برای متشابهات روشن می‌سازد.

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

> **مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ**؛ (صدوق، ۱۳۷۸: ج۱، ۲۹۰)
> کسی که متشابهات قرآن را به محکمات آن برگرداند، به راه راست هدایت شده است.

هـ) اصل معیاربودن قرآن برای فهم حقیقی دین

ائمه علیهم‌السلام همواره قرآن را محور و معیار فهم دین معرفی نموده و سفارش فرموده‌اند که در تمام مسائل به قرآن مراجعه شود. آنان افزون بر آموزه‌های روش تفسیر قرآن به قرآن، بر عرضه سنّت بر قرآن نیز تأکید کرده‌اند؛ یعنی روایاتی که از آنان رسیده است را می‌توان با قرآن کریم ارزیابی نمود؛ اگر موافق و در راستای قرآن بود، پذیرفتنی، و اگر نبود، قابل طرد است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

> بر سراپرده هر حقّی حقیقتی و نوری نهفته است. بنابراین آن‌چه با قرآن سازگار است، بگیرید و آن‌چه مخالف است، رها سازید. (کلینی، ۱۴۰۷: ج۱، ۶۹)

۲. تکمیل‌گری

از جمله نقش‌های ائمه علیهم‌السلام در حوزه دین را می‌توان نقش تکمیل‌گری آنان برشمرد. ابتدا باید دید مراد از نقش تکمیل‌گری آنان چیست؟ اگر منظور این باشد که تا پیش از ائمه علیهم‌السلام دین به کمال لازم خود نرسیده بود، این سخن با متن قرآن مبنی بر تکمیل دین در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، ناسازگار است. بنابراین باید برای تکمیل‌گری ائمه علیهم‌السلام در ارتباط با دین معنای دیگری ارائه کرد که با کمال دین تنافی نداشته باشد.

به باور نگارنده، نقش تکمیل‌گری ائمه علیهم‌السلام نسبت به دین، در حوزه تفسیر قرآن کریم بر اساس آموزه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ارائه مبانی و قواعد و اصول کلی از دین توسط آنان قابل ترسیم است. پیش‌تر گفته شد یکی از شئون مهم ائمه علیهم‌السلام، ارائه تفسیر از قرآن کریم است. یعنی

۱. ﴿مِنهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ﴾ (آل عمران: ۷).

امام علیه‌السلام در این حوزه می‌تواند با بیان حکم وقایع جدید ـ که از قرآن می‌گیرد ـ ولایت در حوزه تشریعاتی ـ که توسط خداوند به وسیله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلام شده ـ داشته باشد و به تعبیر یکی از اندیشه‌وران معاصر، چنین ولایتی از امام علیه‌السلام، ولایت در تشریع است نه ولایت بر تشریع (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). ولایت در تشریع یعنی در محدوده تفسیر و تبیین آیات و استخراج احکام جدید از آن، تبلیغ دین، امور مربوط به سیاست، تدبیر امور جامعه و نیز ارشاد و راهنمایی و تعلیم و تربیت مردم، بر عهده امام علیه‌السلام است؛ زیرا ممکن است بخشی از احکام اسلامی، به سبب ناآمادگی جامعه اسلامی از جهت فکری و فرهنگی و عدم آمادگی ظرف زمانی، به مردم اعلام و ابلاغ نشده باشد و این احکام همچنان در نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام باقی مانده باشد تا زمینه ابلاغ آن‌ها در ظرف زمانی مناسب فرا رسد.

بنابراین لازم است بین مرحله صدور احکام (وضع و تشریع) و مرحله ابلاغ (اعلام و تعلیم) فرق گذاشته شود. می‌توان گفت قوانین و احکامی که از سوی دین اسلام ارائه شده در مرحله صدور (وضع و تشریع) به یک‌باره بوده، اما ابلاغ و اعلام آن‌ها به مرور زمان با فراهم آمدن شرایط، صورت گرفته است؛ بدین معنا که شارع و واضع در هنگام وضع حکم و قانون، بر اوضاع و احوال آینده و مقتضیات امور هر عصر و زمان در ظرف وجود آن‌ها آگاه بوده و در حال وضع حکم، همه شئون آینده را ملاحظه نموده، به‌طوری که صلاح و فساد، خیر و شر و نفع و ضرر هر حکم برای هر زمان از پیش بر وی مکشوف است؛ اما چون ممکن است شرایط ابلاغ و اجرای همه یا بعضی از آن‌ها در همان زمان وضع، غیرممکن باشد، در مرحله ابلاغ و اجرا، سهل‌گیری کرده و به مرور زمان ممکن است احکام وضع شده به مردم رسانده شود.

بنابراین ممکن است بخشی از احکامی که توسط ائمه علیهم‌السلام به مردم ابلاغ می‌شود، از این دسته بوده باشند و این هرگز به معنای تشریع حکم توسط امام علیه‌السلام نیست که با خاتمیت تنافی پیدا کند و با آن ناسازگار افتد؛ بلکه نقش امام علیه‌السلام در تکمیل‌گری دین عبارت است از استخراج و اعلام حکم یک موضوع یا واقعه‌ای که از قبل، مبانی و قواعد کلی آن در متن دین موجود بوده و توسط خداوند یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریع و جعل شده بود. از این‌رو چون چنین حکمی باید توسط امام علیه‌السلام ـ که دارای عصمت است ـ به مردم اعلام شود. بر این اساس، ائمه علیهم‌السلام نقش تکمیل‌گری دین را به‌عهده دارند.

گاه اهل‌بیت علیهم‌السلام به اصحاب خود دستور می‌دادند هرگاه حکم چیزی را از ایشان می‌شنوند، اصل و دلیل آن را از قرآن بخواهند. حضرت باقر علیه‌السلام در این‌باره فرمود:

اگر از چیزی به شما حدیثی نقل کردم و از چیزی خبر دادم، از من درباره آن، از کتاب

الهی بپرسید. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ج۱، ۴۴۳)

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

خداوند در قرآن، [حکم] هر چیزی که مورد نیاز بشر باشد را آورده است. (کلینی، ۱۴۰۷: ج۱، ۵۹)

همچنین از آن‌حضرت علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

[حکم] هر چیزی در کتاب و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است. (همو: ج۱، ۵۹)

معلّی بن خنیس از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل کرده است:

حکم هر چیزی که مردم در آن با هم اختلاف پیدا کنند، در کتاب الهی آمده است، اما عقول مردم به آن دسترسی ندارد. (همو: ۶۰)

آن حضرت در جایی دیگر فرمود:

در قرآن کریم خبر گذشته و آینده و فصل خصومت شما آمده است. البته ما [اهل‌بیت علیهم‌السلام] از آگاهیم. (همو: ۶۱)

امام کاظم علیه‌السلام در پاسخ فردی که پرسید: آیا حکم همه چیز در قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است؟ فرمود:

[حکم] همه چیز در کتاب و سنت آمده است. (همو: ۶۲)

بر اساس این روایات، اگرچه حکم هر واقعه‌ای در کتاب و سنت آمده است، اما استخراج و استنباط آن، نیازمند امام معصوم علیه‌السلام است.

۳. تصحیح‌گری

از دیگر نقش‌های ائمه علیهم‌السلام در حوزه دین را می‌توان نقش تصحیح‌گری آنان نسبت به باورها و برداشت‌های مردم برشمرد؛ زیرا آن بزرگواران از عصمت برخوردارند و با این ویژگی، تفسیر ناب و معصومانهٔ دین در اختیار آنان است. دیگران هرچه دین را تفسیر و تبیین کنند به علت عدم برخورداری از عصمت، ممکن است دچار انحراف و اعوجاج گردند. در نتیجه، از طرفی هرگز نمی‌توانند تفسیری معصومانه از دین ارائه نمایند و از سوی دیگر، مرجع حل اختلاف مردم و شاخص و معیار در این‌باره نخواهند بود.

به راستی اگر ائمه علیهم‌السلام نبودند، چه کسانی می‌توانستند به سیل خروشان پرسش‌های علمی و مذهبی مردم پاسخ دهند؟ چه عاملی می‌توانست در برابر توفان بنیادبرانداز تحریفات ـ که با

منع حدیث پیامبرﷺ، وضع احادیث ناروا، ایجاد بدعت‌ها و ایراد روایات اسرائیلی در معارف اسلامی، می‌رفت که اسلام را از اساس ویران سازد ـ چون کوهی استوار بایستد و زنگ و غبار از چهره دلربای اسلام بزداید؟! ائمه علیهم‌السلام همواره با انحرافات و ناراستی‌هایی که دامن‌گیر امت اسلامی بود مبارزه کردند و در صدد تصحیح باورها و اعتقادات مردم بودند. با مطالعه تاریخ زندگانی تک‌تک آن بزرگواران می‌توان ایفای این نقش را در زندگی و سیره عملی‌شان نشان داد.

یکی از ابزارهای مهم دشمنان برای ایجاد انحراف و گمراهی، جعل احادیث بود. در حقیقت، بخش قابل ملاحظه‌ای از تحریفات در دین، از این ناحیه بود و بدین وسیله به انجام می‌رسید؛ زیرا می‌دانیم قرآن کریم با حفظ و حراست الهی، از هرگونه خطر و حمله‌ای مصون مانده است؛ امّا جایی که ممکن است مورد حمله قرارگیرد و حمله در آن تأثیر بخشد، توضیح و تفسیر قرآن ـ یعنی احادیث و سنّت پیامبر اکرمﷺ ـ است. این را نیز می‌دانیم که اسلام دو رکن اساسی دارد و آن قرآن و سنّت‌اند. بنابراین، تحریف در سنت، تحریف اسلام را به‌دنبال خواهد داشت و به‌وسیله آن، هدف نهایی دشمنان اسلام پیاده می‌شود.

از بارزترین نقش‌های اساسی و مهم ائمه علیهم‌السلام، نقش بی‌بدیل اصلاح مجاری انحراف است؛ زیرا آن بزرگواران با تعلیم و تربیت قرآنی که از مکتب نبوی آموخته‌اند و با برخورداری از عصمت، هر جا که با انحراف مواجه می‌شدند با آن مقابله می‌کردند و با تفسیر معصومانه از دین و نوشاندن اسلام ناب به کام مردم، آنان را سیراب می‌نمودند و اعتقادات و باورهای غلط‌شان را اصلاح می‌فرمودند.

نمونه بارز این شیوه را در سیره امام حسین علیه‌السلام مشاهده می‌کنیم که آن حضرت برای هدایت مردم، تصحیح باورهای آنان نسبت به دین و برگرداندن‌شان به مسیری که رسول خداﷺ برای آنان ترسیم نموده بود، حتی دست به قیام زد و آن حادثه مهم را در تاریخ بشر آفرید و فرمود:

من برای اصلاح امت جدم قیام کردم. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج۴۴، ۳۲۹)

از دید آن حضرت، مردم در آن مقطع تاریخی، چنان از مسیر دین حق منحرف شدند و دچار انحطاط گردیدند که به اصلاح جدی نیاز داشتند و لازم بود اعتقادات و باورهای آنان از انحرافات تصحیح شود. امام علیه‌السلام در این وضعیت، احساس تکلیف کرد و در صدد تصحیح باورها و گرایش‌های آنان برآمد و این نقش خود را با جدیت هرچه تمام دنبال کرد تا در این راه از جان خویش مایه گذاشت و به شهادت رسید.

در باور امامیه، امام علیه‌السلام مسئول حفظ و تبلیغ شریعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جامعه برای هدایت مردم است. ائمه علیهم‌السلام با مجاهدت‌های خود شریعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را احیا کردند و به جامعه بازگرداندند. در واقع اگر آنان نبودند، اسلام نیز باقی نمی‌ماند و از آن خبری نبود.

بنابراین اندیشه امامت، راهکاری برای صحیح ماندن دین از تحریف و اعوجاج است و در این رویکرد، برای حفظ دین اسلام از گزند انحرافات، حضور امام معصوم در کنار قرآن لازم و ضروری است؛ چنان‌که در حدیث ثقلین نیز بر این همراهی تأکید شده است. از این‌رو هرگز بین خاتمیت و امامت تنافی به‌وجود نخواهد آمد، بلکه امامت، لازمه خاتمیت و در طول آن است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، در پاسخ به شبهه یادشده دیدگاه سازگاری امامت با خاتمیت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و گفته شد فلسفه تئوری امامت در اندیشه شیعی، این است که در کنار کتاب الهی، وجود شارح و مفسری معصوم ـ که بتواند تفسیری معصومانه از قرآن و دین الهی ارائه کند ـ به عنوان شاخص و معیاری برای شناخت حق و باطل، ضروری است. از این رو رابطه امامت و خاتمیت، رابطه‌ای تلازمی به شمار می‌رود؛ یعنی لازمه ختم نبوت، وجود امام معصوم در کنار کتاب الهی است.

در ادامه درباره دلایل تلائم خاتمیت و امامت بحث و گفت‌وگو شد و در مجموع، دلایل ارائه شده به دو قسم عقلی و نقلی تقسیم گردید. در تبیین دلیل عقلی گفته شد که از نگاه عقل، برای ماندگاری یک مکتب و دین، دو چیز لازم و ضروری است: ۱. کتاب و متن مورد نیاز؛ ۲. معلم و مربی. برای تداوم دین اسلام که به عنوان دین خاتم معرفی شده است، قرآن کریم به عنوان متن مورد نیاز برای هدایت مردم از سوی خداوند فرستاده شد و در کنار آن، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز نقش مربی و معلم را به‌خوبی ایفا کرد.

در تبیین دلیل نقلی نیز هم با آیات قرآن کریم بر تلائم خاتمیت و امامت استدلال آورده شد و هم از روایات و احادیث. در ادامه نیز به برخی از نقش‌های امامت در حوزه دین اشاره گردید و گفته شد اندیشه امامت در حوزه دین دارای نقش‌هایی چون تفسیرگری، تکمیل‌گری و تصحیح‌گری است و از این سه نقش می‌توان تلازم امامت و خاتمیت را نتیجه گرفت. در پایان نیز نتیجه گرفته شد که نه‌تنها بین اندیشه امامت و خاتمیت تهافت و ناسازگاری وجود ندارد، بلکه امامت در راستای خاتمیت و ملازم با آن است.

منابع

- آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، ***روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم***، بیروت، دارالکتب العلمیة، اول.
- بحرانی، سید هاشم (۱۳۷۴ش)، ***البرهان فی تفسیر القرآن***، قم، مؤسسه بعثت، اول.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق)، ***أنوار التنزیل وأسرار التأویل***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸ش)، ***ولایت فقیه***، قم، مرکز نشر اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، ***وسائل الشیعة***، قم، مؤسسه آل البیت، اول.
- حسکانی، عبید الله بن احمد (۱۴۱۱ق)، ***شواهد التنزیل لقواعد التفضیل***، تحقیق: محمدباقر محمودی، تهران، ارشاد اسلامی، اول.
- ذهبی، محمد حسین (بی‌تا)، ***التفسیر والمفسّرون***، مصر، مکتبة وهبه.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، ***مفاتیح الغیب***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم.
- رشید رضا، محمد (۱۹۹۰م)، ***المنار***، مصر، الهیئة العامة للکتاب.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، ***الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل***، بیروت، دار الکتاب العربی، سوم.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۱۶ق)، ***تفسیر الجلالین***، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، اول.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۸ق)، ***عیون اخبار الرضا***علیه‌السلام، تحقیق: مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، اول.
- صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، ***بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم***، قم، بی‌نا، دوم.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، جامعه مدرسین، پنجم.
- طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب (۱۴۰۴ق)، ***المعجم الکبیر***، عراق، مکتبة العلوم، دوم.
- طبرسی، احمد بن حسن (۱۴۰۳ق)، ***الاحتجاج***، تحقیق: محمدباقر خرسان، مشهد، نشر مرتضی، اول.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، ***تفسیر نور الثقلین***، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، چهارم.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، ***تفسیر العیاشی***، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی،

تهران، مکتبة العلمیه، اول.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، ***تفسیرالقمی***، تصحیح: سید طیب جزایری، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، سوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، ***بحارالانوار***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، دوم.